

سال دوازدهم / تابستان ۱۴۰۲

موانع تحول آگاهی؛ بنیان‌های استمرار نابرابری جنسیتی (تحلیلی جامعه‌شناختی مبتنی بر رمان‌های شهرنوش پارسی‌پور)

زهرا مرادی^۱، رضا معصومی راد^۲، مظفرالدین شهبازی^۳

تاریخ دریافت: ۰۲/۰۲/۱۵، تاریخ تأیید: ۰۲/۰۴/۲۵

DOR: 20.1001.1.38552322.1402.12.47.11.2

چکیده

این پژوهش با تأکید بر آگاهی و موانع تحول آن به چرایی استمرار نابرابری جنسیتی در آثار شهرنوش پارسی‌پور پرداخته است. آثار پارسی‌پور که رمان‌هایی مبتنی بر تاریخ اجتماعی ایران هستند و مسائل زنان یکی از محورهای اصلی در این رمان‌ها می‌باشند، جامعه‌آماری را تشکیل دادند و بینش حاکم بر این پژوهش متأثر از لوکچ و مانهایم بود. روش پژوهش، نظریه‌ی زمینه‌ای بود و نتایج نشان داد که مقدس‌سازی توهم با زیرمقوله‌های توهم‌سازی، سوگیری شناختی و مقدس‌سازی، مقوله‌ی وسوسه‌ی ثبات و سقوط قدرت اندیشه با زیرمقوله‌های انجماد فکری، ترس از آگاهی و اصرار به ندانستن، مقوله‌ی روایت‌های تاریخ‌ساز با زیرمقوله‌های پایبندی به اشتباه جمعی و پذیرش تاریخ مخدوش و درنهایت، مقوله‌ی بازتولید زنجیرهای اسارت فکر با زیرمقوله‌های درگیری‌های خودساخته‌ی زنان و مشغله‌های سطحی آن‌ها موانع تحول آگاهی و در نتیجه، رکود آگاهی و استمرار نابرابری جنسیتی هستند که در بسیاری مواقع این نابرابری جنسیتی توسط زنان طبیعی بازنمایی می‌شود و رکود آگاهی جنسیتی بر اساس معرفت عامیانه بستر اصلی بازتولید نابرابری جنسیتی به شمار می‌رود.

مفاهیم کلیدی: تحول آگاهی، نابرابری جنسیتی، رمان، شهرنوش پارسی‌پور

۱ دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی گروه‌های اجتماعی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

۲ استادیار گروه جامعه‌شناسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه گیلان، ایران (نویسنده مسئول)

۳ استادیار گروه جامعه‌شناسی، دانشکده علوم انسانی و اجتماعی، دانشگاه زنجان، ایران

مقدمه و بیان مسئله

بنیان هر تغییر و دگرگونی در جامعه را آگاهی اجتماعی و ابعاد آن روشن می‌سازد. زمانی که تأکید بر نابرابری جنسیتی است، آگاهی اجتماعی در بُعد جنسیتی بیشتر از سایر ابعاد آن تبلور پیدا می‌کند. اینکه نابرابری جنسیتی در جوامع مردسالار منجر به شکل‌گیری نظامی طبقاتی بر اساس جنسیت شده و فرادستی و فرودستی انسان در جامعه وابسته به تفسیر کنشگران مرد در طبقه‌ی فرادست است که منجر به از دست رفتن و نادیده گرفتن بخش بزرگی از حقوق زنان می‌شود، بیانگر نوعی از آگاهی جنسیتی است که این نابرابری را تأیید می‌کند. همانطور که مارکس نیز تأکید دارد، فرهنگ حاکم بر جامعه، فرهنگ طبقه‌ی حاکم بر جامعه است. چنانچه طبقه‌ی فرادست جنسیتی را مردان تشکیل دهند، فرهنگ حاکم بر جامعه، مجموعه‌ای از ارزش‌ها، سنت‌ها و ایدئولوژی‌هایی خواهد بود که به تحکیم جایگاه مرد در سیستم سنتی مبتنی بر جنسیت یاری رساند. در مقابل این طبقه‌ی فرادست جنسیتی، زنانی هستند که در طبقه‌ی فرودست جنسیتی قرار گرفته‌اند و صرفاً به دلیل زن بودن، از موقعیت‌های اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی زیادی محروم شده‌اند. «رشد آگاهی در زنان و هویت‌یابی زنانه بخشی به درگیری آن‌ها در تعاملات اجتماعی و حوزه‌ی عمومی و بخش دیگر به فعالیت‌های آگاهی‌بخش جنبش‌های زنان نسبت داده می‌شود. باور عمومی بر این است که حتی زنانی که به نحوی این حرکت را رد می‌کنند، به خاطر سطح بالای باخبری از مسائل جنسیتی توسط رسانه‌ها و یا سایر مراجع و منابع اطلاع‌دهنده، هویت جنسیتی فعالی را از خود بروز می‌دهند. در شکل‌گیری آگاهی بر مؤلفه‌های ساختاری و جمعیتی، تجربیات زنانه و تمایلات ایدئولوژیک تأکید می‌شود» (اعظم‌آزاده، ۱۳۸۴: ۵۱). در شرایطی که زنان با رشد آگاهی خویش در فرایند کنش‌های متقابل اجتماعی می‌توانند میزان دستیابی به موقعیت‌های اجتماعی را تغییر دهند و به دگرگونی نظام مردسالار و پایان دادن به سیستم طبقاتی مبتنی بر جنسیت دست یابند، آنچه که موجب می‌شود تا زنان در کنشگری خود چنین هدفی را دنبال نکنند، مسئله‌ای مهم و البته مبهم به شمار می‌رود.

زنانی که در جوامع مردسالار زندگی می‌کنند، حتی با پذیرش نظام سنتی مردسالار در ارتباط با فرزندان خود و یا امتیازاتی که قانون سنت‌محور به مردان در زندگی خانوادگی می‌دهد، مواجه می‌شوند؛ همین تجربیات موجب شده تا حتی زنان پایبند به سنت و سیستم مردسالار هم تجربه‌هایی جنسیتی که بیانگر تضادهای درونی چنین جوامعی است پی ببرند. دیگری شدن، به

حاشیه راندن زنان و نابرابری قدرت میان زنان و مردان یکی از ویژگی‌های جامعه‌ی مردسالار است که موجب شده تا مردان با در اختیار داشتن موقعیت‌های شغلی و اقتصادی نیروی برتر به شمار آیند و وابسته شدن زنان به حاشیه رانده شده به دلیل جنسیت به مردان، امری طبیعی جلوه کند (بهرامی‌رهنما، ۱۴۰۱: ۱۴). در این جوامع، علت دیگری بودن زن، توان فرزندآوری اوست که کار زن را منحصر به درون خانه می‌کند (تسلیمی، ۱۳۹۰: ۲۶۲). این در حالی است که توان فرزندآوری نه تنها قابلیت است که مردان فاقد آن هستند، بلکه بعنوان یکی از ویژگی‌های زنان است که توانایی برآورده کردن مهم‌ترین کارکرد خانواده که همان بقای نسل است را به زنان اعطا می‌کند. بقای جامعه نیز وابسته به بقای نسل انسان است؛ زنی که به واسطه‌ی فرزندآوری می‌تواند نسل جدیدی را خلق کند و مجموعه‌ای فرهنگی را در قالب عناصر تربیتی به فرزند خود انتقال دهد، هم به ماندگاری و پایداری جامعه و هم به ماندگاری فرهنگ یاری می‌رساند. بنابراین این وجه متمایزکننده‌ی زن است که سیستم مردسالار از آن بعنوان ابزاری برای فرودست کردن زنان بهره می‌برد و زن را در فضایی محصور می‌کند که ناتوان از کسب آگاهی است. بر این اساس است که آگاهی خویش را در برابر آگاهی مردان در سطحی نازل‌تر می‌بیند و اجازه می‌دهد که به ابژه‌ای جنسی تبدیل شود و ویژگی کالاشدگی بر وی چیرگی یابد. در چنین جامعه‌ای عناصر فرهنگی از نگاه مردان که فرادست هستند تعریف می‌شوند و «زن به سبب آنکه مرد نیست، تبدیل به دیگری می‌شود، یعنی ابژه‌ای که وجودش را مرد، یعنی وجود غالب در جامعه تعریف و تفسیر می‌کند» (برسler، ۱۳۹۳: ۲۰۱). با وجود تجربه‌های زنانه مبتنی بر درک نابرابری جنسیتی در کنار سلطه‌ی ایدئولوژی‌های مردسالار و نادیده گرفته شدن زن و جایگاه اجتماعی او بعنوان یک موجود انسانی در چارچوب ساختاری جامعه، ادامه‌ی نابرابری جنسیتی نشان می‌دهد که زنان نیز در کسب آگاهی اجتماعی، بخصوص آگاهی جنسیتی با موانعی مواجه هستند که هنوز توان فائق آمدن بر آن را ندارند.

آگاهی برآیندی دیالکتیکی از رابطه‌ی متقابل عینیت و ذهنیت است؛ تقابل فهم انسان با بسترهای اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و غیره. بر اساس ویژگی‌های این رابطه‌ی دیالکتیکی، آگاهی همیشه در حال شکل‌گیری است، زیرا یک فرایند است و این فرایند دائم و پیوسته در حال جریان است تا برآیندی نوین حاصل شود. دوم، این رابطه فزاینده است، یعنی به این دلیل که آگاهی هر لحظه در حال شدن است، در فرایند رابطه‌ی دیالکتیکی عینیت و ذهنیت، تجربه‌ای به تجربه‌های پیشین اضافه می‌شود. سوم، آگاهی پیش‌رونده است، فزاینده

بودن آگاهی، الزامی برای پیش‌رونده بودن آن است؛ انسان نمی‌تواند تجربه‌های متعددی را کسب کند، اما آگاهی‌اش در همان سطح باقی بماند. فرایندی بودن، فزاینده بودن و پیش‌رونده بودن آگاهی ویژگی‌های آن هستند. آگاهی جنسیتی هم یکی از اشکال آگاهی است که از این ویژگی‌ها مستثنی نیست. این تجربه‌های اجتماعی بخشی از حافظه‌ی جمعی را تشکیل می‌دهند که یکی از بنیان‌های تصمیم‌گیری هر کنشگر اجتماعی را به خود اختصاص می‌دهد.

جوامعی که دوره‌ی پیشامدرن را پشت سر می‌گذارند، «با ویژگی‌هایی چون توجه وسواس‌گونه به حافظه و دنبال کردن دیوانه‌وار موزه و نمایشگاه، دارای اپیدمی یادبود و شیفته‌ی میراث توصیف می‌شوند. با ابتلا به نسیان و بدون حافظه‌ی زنده، جوامعی شناخته می‌شوند که در آن‌ها سالگردها و جشن‌های گذشته تنها رویدادهای رسانه‌ای بوده و فاقد آگاهی و معرفت تاریخی‌اند (لوونتهال، ۱۹۹۸). این پیچیدگی نشان می‌دهد که حافظه‌ی جمعی مخزن و ظرف ثابت و تغییرناپذیری برای حمل گذشته به زمان حال نیست و اصولاً حافظه‌ی جمعی نه یک چیز، بلکه یک فرایند است» (جانعلی‌زاده چوبدستی و همکاران، ۱۳۹۶: ۳۹). بنابراین انسان در فرایند زندگی اجتماعی به مدد حافظه‌ی جمعی که برآمده از تجربه‌های روزمره‌ی اوست، دست به‌گزینش می‌زند. تحول و دگرگونی در هر جنبه از زندگی اجتماعی در ارتباط دیالکتیکی با آگاهی اجتماعی است و برای دست یافتن به آگاهی پیش‌رونده‌ی تاریخی و اجتماعی، انتخاب و یادآوری خاطره‌های جمعی که دگرگونی سازمان فرهنگی و اجتماعی جامعه را در پی داشته باشند، وابسته به تصمیم‌کنشگر است. چنانچه در سازمان‌دهی اهداف مشترک جمعی، دگرگونی دارای منافع جمعی نباشد، گزینش خاطره‌ها از حافظه‌ی جمعی در راستای ثبات اجتماعی خواهد بود؛ هر چند که این ثبات موجب دوام و بقای نابرابری اجتماعی شود. علاوه بر این، در جوامع پیشامدرن، طبقه‌ی فرادست با ساخت روایت‌های جدید و به اشتراک گذاشتن آن میان گروه‌های ذینفع و انتشار آن توسط رسانه‌های همگانی، حافظه‌ی جمعی را که حاصل خاطره‌های مشترک اجتماعی و فرهنگی است را تغییر داده و با ایجاد دگرگونی در روایت تاریخ، حافظه‌ی جمعی را نیز دستخوش تحول می‌کند.

در این پژوهش، تأکید بر نابرابری جنسیتی است که مسئله‌ی امروز جامعه‌ی ایران است و ریشه در فرهنگ دیرپای ایران دارد که سنت‌ها به بقای باورهای فرهنگی افراد جامعه یاری رسانده‌اند. از سوی دیگر، رمان‌های مبتنی بر تاریخ اجتماعی ایران که دست به بازنمایی این مسئله و چرایی بقای آن می‌زند، یکی از مهم‌ترین دستاوردهای فرهنگی است. شهرنوش

پارسی‌پور از نویسندگان زن ایران است، نابرابری جنسیتی و نقش زنان و مردان را در بازتولید و استمرار این نابرابری در سیر داستان‌هایش موشکافی کرده و بینشی اجتماعی- تاریخی را بر اساس تحولات تاریخی در ایران پیش روی مخاطب قرار داده و نشان داده است که ارتقای آگاهی اجتماعی با موانعی مواجه است که ریشه‌ی اصلی مسائل اجتماعی هستند. به همین‌منظور، پژوهشگر در صدد بر آمد تا بر اساس رمان‌های پارسی‌پور که در بازه‌ی زمانی حدوداً ۵۰ ساله نوشته شده است، به این پرسش پاسخ دهد که چه موانعی بر سر راه شکل‌گیری آگاهی اجتماعی از نوع آگاهی جنسیتی وجود داشته و به نابرابری جنسیتی دامن می‌زند؟ چرا و چگونه آگاهی جنسیتی بعنوان یکی از ابعاد آگاهی اجتماعی در فرایند تجربه‌های مداوم اجتماعی دستخوش دگرگونی نشده و تغییر قواعد فرهنگی جنسیتی را در پی نداشته است؟

اهمیت پژوهش

اهمیت این پژوهش را می‌توان در تداوم جنبش زنان و جنبش‌های اجتماعی با محوریت مسائل زنان در جوامع مختلف از جوامع توسعه‌یافته تا جوامع در حال توسعه و توسعه‌نیافته پیگیری کرد. برآمدن جنبش‌های فمینیستی و جنبش حقوق زنان همزمان با تحولات معرفتی و آگاهی اجتماعی در جوامع غربی نشان می‌دهد که آگاهی نقش مؤثری در تلاش برای تغییر موقعیت و پایگاه اجتماعی زنان دارد. «آنچه که موجب می‌شود تا زنان بیش از هر زمان دیگری به سمت رفع تبعیض جنسیتی گرایش پیدا کنند، آگاهی جنسیتی و البته، آگاهی سیاسی آنان است که به زنان اطلاعات زیادی درباره‌ی حقوق اجتماعی و مدنی آنان می‌دهد. جنبش زنان می‌خواهد بداند چه نهادهایی در بازتولید سلطه بر زنان و خشونت و تفوق بر زنان نقش دارند» (جلالی نائینی، ۱۳۸۲: ۵۶). اما آنچه که اهمیت این موضوع را بیشتر نشان می‌دهد، چالش‌هایی است که جنبش‌ها و اعتراضات مبتنی بر حقوق زنان در طی سال‌های متمادی فعالیت خود، با آن‌ها مواجه بوده‌اند و هنوز بعنوان موانعی بر سر راه این حرکت‌های اعتراضی حتی در جوامع مدرن به بقای خود ادامه می‌دهند. همراهی نکردن اکثریت کنشگران اجتماعی با این اعتراضات و پذیرش جایگاه جنسیتی و فرهنگ جنسیت‌محور از مهم‌ترین چالش‌هایی است که چرایی آن مورد پرسش واقع می‌شوند و به راستی، موانع تحول آگاهی را بیش از همیشه برای یک پژوهش انتقادی مطرح می‌سازند.

ادبیات تجربی پژوهش

تمیم‌داری و همکارانش (۱۴۰۲) در بررسی روایت‌شناسانه‌ی داستان آویزه‌های بلور اثر پارسی‌پور، دغدغه‌های وی را مسائل مربوط به زنان و موقعیت‌اجتماعی‌شان، اعتراض بر ضد سنت‌های مردسالارانه، تلاش برای آگاه نمودن زنان از حقوق خود و مبارزه با زورگویی و قدرت‌طلبی مردان و جامعه‌ی مردسالار دانسته‌اند و بر اساس چنین دغدغه‌هایی، پارسی‌پور را یک نویسنده‌ی فمینیست به شمار آورده‌اند (تمیم‌داری و همکاران، ۱۴۰۲: ۵۷). این در حالی است که در برخی روایت‌های داستانی پارسی‌پور، وی زنان را آگاه و با دغدغه‌ی آگاهی‌بخشی به مردان توصیف نموده و از طریق خلق فضاهای سورئالیستی و نمادسازی برابری و انسان‌گرایی را در آثارش بازنمایی نموده است. نمونه‌هایی از چنین رویکردی در پارسی‌پور را می‌توان در رمان عقل آبی و برخی داستان‌های مجموعه داستان تجربه‌های آزاد جستجو کرد. آنچه که مهم است بسترهای اجتماعی‌ای است که موجب شده تا آگاهی اجتماعی و ابعاد آن برای پارسی‌پور مسئله‌ای شود تا در صدد پاسخگویی به آن بر آید. وی در سیر روایت‌های داستانی‌اش به دنبال دلایلی در تاریخ اجتماعی و موقعیت کنشگران است تا پاسخ خود را در یابد.

تمیم‌داری و همکارانش در تأیید تحلیل خود از آثار پارسی‌پور به نقل قولی از میرعبدینی نیز اشاره کرده و نوشته‌اند: «شخصیت اصلی تمام داستان‌های پارسی‌پور، دختری است که حالت‌های غریب و بیمارگونه‌اش او را از دیگران جدا می‌کند. او ذهنیتی مشوش دارد و همواره در فکر گریز از موقعیت زیستی خویش به طبیعت یا گورستان است» (میرعبدینی، ۱۳۸۹: ۷۱۹). این در حالی است که پارسی‌پور را در رمان‌نویسی می‌توان شخصیتی پیشرو به شمار آورد. زیرا وی در برخی آثارش مثل سگ و زمستان بلند، خواهر و برادری را در موقعیت یکسان قرار می‌دهد که هر دو در دیالکتیک عینیت و ذهنیت به آگاهی اجتماعی‌ای فراتر از اطرافیان خود، بخصوص خانواده‌شان رسیده‌اند و نه تنها موقعیت مهاجرت را بعنوان راه گریز دارند، بلکه می‌توانند راه انزوا پیشه کنند و به طبیعت یا گورستان پناه ببرند، همانطور که بسیاری از شخصیت‌های رمان‌های پارسی‌پور یکی از این راه‌ها را انتخاب می‌کنند. ولی این افراد که در صدد تغییر شرایط اجتماعی هستند، برای خود وظیفه و مسئولیتی اجتماعی قائلند. پارسی‌پور با قرار دادن یک زن و یک مرد در موقعیتی یکسان، تفاوت نگاه اجتماعی و ارزیابی جامعه از زن و مرد را نشان می‌دهد؛ مسائلی که برای یک زن به وجود می‌آید همانند انگی است که به فرد و خانواده می‌خورد و حتی به خشونت خانوادگی می‌انجامد؛ خشونتی که مادر نیز با آن همسو

است و بر علیه دخترش می‌شورد. اما مردان در همان موقعیت با طرد از خانواده مواجه می‌شوند و آزادی عمل آنان بیشتر می‌شود.

بهرامی رهنما (۱۴۰۱) نیز در مقاله‌ای که به خشونت علیه زنان و سلطه‌جویی برآمده از نظام مردسالاری پرداخته، معتقد است در رمان طوبی و معنای شب، اثر پرسی پور، «نویسنده‌ی رمان، در صدد تبیین نگاه سنتی جامعه در مورد زنان بوده و همواره آنان را، در زیر سیطره‌ی غالب نظام مردسالاری به تصویر درآورده است. مردان، با اعمال خشونت‌هایی چون جسمانی، روانی، کلامی، اقتصادی و جنسی در صدد هستند تا زنان را به ورطه‌ی انفعال، بی‌هویتی و وابستگی بکشانند. بنابراین، در این رمان می‌توان به ایدئولوژی قدرت، فرادستی مردان و فرودستی زنان دست یافت» (بهرامی رهنما، ۱۴۰۱: ۱). همانطور که مؤلف مقاله اشاره می‌کند، پرسی پور علاوه بر طرح مسئله، در صدد تبیین مسئله‌ی زنان نیز بوده و با پرداختن به عناصر فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی در بسترهای تاریخی- اجتماعی پاسخی به چرایی سلطه‌گری نظام مردسالار و دلایل پذیرش این سلطه از سوی زنان نیز می‌دهد. وی ریشه‌ی فرادستی و فرودستی در جامعه را در آگاهی کنشگران اجتماعی؛ هم کنشگران زن و هم کنشگران مرد جستجو می‌کند. آگاهی‌ای که این افراد در جامعه و با سلطه‌ی قواعد فرهنگی شامل سنت، عرف، ارزش و هنجارها و قوانین مبتنی بر سنت‌ها کسب کرده‌اند. چنانچه پرسی پور در همین رمان، طوبی را که شخصیت اصلی رمان است، زنی معرفی می‌کند که از دوران نوجوانی در جستجوی دستیابی به معرفتی فراتر از شناخت عامیانه‌اش بود و برای همین هدف خود تلاش‌های بسیاری کرد؛ از گرایش به عرفان تا ازدواج و مهاجرت به شهر. ولی در نهایت، شخصیتی که در دوره‌ی پایانی زندگی‌اش در مقابل آگاهی فرزندان‌ش مقاومت می‌کرد، طوبی بود که رشته‌های پیوند با گذشته را نمی‌گسست.

اعظم‌آزاده (۱۳۸۴) بر این باور است، در حالی که نابرابری جنسیتی در بسیاری از بخش‌های اجتماعی ساختار می‌یابد و مستقر می‌گردد، تجربه‌ی زنان از نابرابری در دو حوزه‌ی عمده‌ی زندگی یعنی خانواده و محل کار یکسان می‌باشد. این دو حوزه که در بسیاری از موارد برای زنان در پیوند با یکدیگر ظاهر می‌شود، نابرابری‌ها و تمایزات را از یک محدوده به محدوده‌ی دیگر سرایت داده و باعث تقویت آن در هر دو می‌گردد. به عبارت دیگر، ساختار و روابط نابرابر در خانواده به نابرابری‌های جنسیتی اجتماعی و اقتصادی انجامیده و نابرابری‌های اجتماعی در مقابل، باعث ادامه و تقویت نابرابری‌های خانوادگی می‌گردد. وی می‌افزاید: آگاهی

جنسیتی بیشتر شناخت جنسیت بعنوان سازه‌ای فرهنگی است که ریشه‌ی زیستی ندارد. این سازه از طریق تجربیات خانوادگی و روابط اجتماعی دائماً بازتولید می‌شود. آگاهی فمینیستی در مقابل، جنبه‌ی سیاسی داشته و بر نقش‌های جنسیتی تجویز شده تکیه می‌کند. در همه‌ی جوامع نقش‌های جنسیتی ریشه در پیش‌داوری‌هایی دارد که زنان را در موقعیت‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی فروتر به تصویر می‌کشد. در نظریه‌های آگاهی از نابرابری اجتماعی و پژوهش‌های تجربی مشخص شده است آگاهی از نابرابری اجتماعی ناشی از تجربیات، سبک زندگی، روابط خانوادگی، نوع جامعه‌پذیری فرهنگی، منابع اعتباری و منابع ارزشمند اجتماعی است (اعظم‌آزاده، ۱۳۸۴: ۶ و ۹-۶۸). آنچه در بحث‌های پیوستاری این پژوهش حائز اهمیت است، روشن کردن ابعاد مهم شناخت جنسیتی از شناخت فمینیستی است که به نادرست، جایگزین هم شده‌اند. تفاوت این مفاهیم و توجه به ماهیت هر یک از مفاهیم نشان می‌دهد که آگاهی جنسیتی، بخشی از آگاهی اجتماعی برای هر کنشگری است که در خلال تجربه‌های زندگی روزمره به کار می‌آید. اما شناخت یا آگاهی فمینیستی فاقد این ویژگی است و تأکید بر مشارکت زنان در سطوح بالای اجتماعی و سیاسی دارد که گرایش‌های سیاسی نیز به آن بخشیده است.

مسئله‌ی آگاهی جنسیتی علاوه بر ایران، در کشورهای توسعه‌یافته نیز که با تحولات معرفتی مواجه شده‌اند و بستر شکل‌گیری جنبش‌های حقوق زنان در آن‌ها به وجود آمده، مورد پژوهش قرار گرفته و از مسائل مهم این جوامع نیز به شمار می‌روند. چنانچه در بررسی پژوهش‌های انجام‌شده در خارج از کشور مشاهده می‌شود، به وجوه مختلف آگاهی جنسیتی توجه شده است. روتنبرگ^۱ (۲۰۰۳) و لوسک^۲ (۱۹۹۲) نیز دریافتند، زنانی که شریک مردشان آن‌ها را کتک زده بود، اما با "سندروم زن کتک‌خورده"^۳ سازگاری نداشتند، در دریافت کمک رسمی مشکل پیدا کردند. زنانی که از شرکای خود خشمگین می‌شدند با تصویر "بی‌گناه" سازگار نبودند و در مقابل، بعنوان تحریک‌کننده‌ی مرد در نظر گرفته می‌شدند (و بنابراین نمی‌توانستند یک قربانی واقعی باشند). قواعد نمایش جنسیتی‌شده‌ی فرهنگ عاشقانه (زنی که عاشق است و با شریک سابق مرد خود ارتباط دارد) با قواعد نمایش جنسیتی‌شده‌ی قربانیان در سیستم حقوقی (اجتناب از تماس، نشان دادن ترس و درد حین سرکوب خشم) تضاد داشت.

1 Rothenberg

2 Loseke

3 Battered woman syndrome

میلز و کلینمن^۱ (۱۹۸۸) پیامدهای این نوع پیوند دوگانه در مطالعه‌شان درباره‌ی عواطف و بازتاب آن در میان زنان کتک‌خورده را بررسی کردند. آن‌ها دریافتند که زنان در ابتدا ممکن است روی شریکشان به منظور باز داشتن از هم‌کنشی‌های توهین‌آمیز، کار عاطفی انجام دهند، اما در صورت شکست مکرر برای پایان دادن به آزار، ممکن است توانایی‌شان در مدیریت عواطف را از دست بدهند (به نقل از فیلدز و همکاران، ۲۰۰۶). این تحلیل از سازگاری و پذیرش تجربه‌های جنسیتی توسط زنان که در سلسله‌مراتب جنسیتی، طبقه‌ی فرودست به شمار می‌روند در تقابل با گروهی از زنان که آن را نمی‌پذیرند، تنها از تفاوت در آگاهی جنسیتی پرده بر می‌دارد که زنان نیز در صورت پذیرش قواعد جنسیتی در فرهنگ مبتنی بر جنسیت، در تداوم و بازتولید، حتی تقویت آن سهم عمده‌ای دارند و نادیده گرفتن شیوه‌های سازگاری زنان در بازتولید نابرابری، ابزار آنان برای قربانی جلوه دادن خود به شمار می‌رود. به بیان ساده‌تر، زمانی که زنان نابرابری جنسیتی را می‌پذیرند، فرصت‌های اجتماعی برای قربانی جلوه دادن را از خود می‌گیرند. نابرابری جنسیتی زمانی از یک زن قربانی می‌سازد که زنان شرایط را برای بازتولید نابرابری جنسیتی فراهم نکنند و مطالبه‌ی برابری حقوق انسانی میان زنان و مردان را داشته باشند.

ادبیات نظری پژوهش

لوکچ در تاریخ و آگاهی طبقاتی سعی کرده است، تفوق فکری مارکسیسم را بر تمام کوشش‌های فلسفی بورژوا نشان دهد. از نظر لوکچ، آنچه در روش اصلی مارکس محوریت دارد، رابطه‌ی دیالکتیکی موجود بین ذهن و عین (سوژه و ابژه) در فرایند تاریخی است. مارکس این فرض اساسی را مطرح کرده بود که قلمرو واقعیت اجتماعی-تاریخی در خلال رابطه‌ی دیالکتیکی عوامل عینی و ذهنی ساخته می‌شود. همچنین لوکچ کوشید نشان دهد که نظریه‌ی شیء‌پرستی در همه‌ی عرصه‌های جامعه‌ی سرمایه‌داری گسترش یافته است (دیلینی، ۱۳۸۷: ۳۲۴). ما نهایتاً نیز با تأثیری که از مارکس و بخصوص، لوکچ گرفته بود در صدد بررسی تقابل میان ایدئولوژی‌ها عصر خود بود و معتقد بود، حقیقت، پدیده‌ای تاریخی و تغییرپذیر است؛ به همین دلیل شناخت همان تقابل میان جهان‌بینی و واقعیت اجتماعی یا رابطه‌ی میان ساختارهای آگاهی ذهنیت‌های متنوع و وضعیت اجتماعی-تاریخی است (کنوبلاخ، ۱۳۹۱: ۹-).

1 Mills and Kleinman

۱۴۸). بنابراین چرایی ثبات یا دگرگونی هر جامعه‌ای که کلیتی تام و تمام از نظر تاریخی و اجتماعی است و همواره در حال حرکت و پویاست، با عنصری زاینده در ارتباط است که آگاهی و شناخت آدمی می‌باشد.

تاریخ‌باوری مانهایم با ایده‌ی مارکس پیوند خورده است مبنی بر اینکه شیوه‌های اندیشیدن با شیوه‌های عمل پیوند خورده‌اند. شکی نیست که شیوه‌ی عمل فرد از ساختارهای اجتماعی تأثیر می‌پذیرد و از نظر مارکس، ساختار اقتصادی انتخاب رفتار فرد را تعیین می‌کند. مانهایم به این باور رسید که ایده‌ها صرفاً از درون فرد سرچشمه نمی‌گیرند، بلکه در واکنش به تعیین‌کننده‌هایی شکل می‌گیرند که از بیرون و از ساختارهای اجتماعی سرچشمه می‌گیرند (دیلینی، ۱۳۸۷: ۳۲۶). به بیانی روشن‌تر، مانهایم آنچه را که مارکس و لوکاچ بعنوان تقابل دیالکتیکی عینیت و ذهنیت برای دستیابی به شناختی تاریخی- اجتماعی تئوریزه کرده بودند را می‌پذیرد و در همین راستا با ایده‌ی اصلی این پژوهش پیوند می‌خورد که موانع تحول آگاهی در میان کنشگران اجتماعی نه صرفاً درونی و مبتنی بر انگیزش‌های خودانگیخته‌ی فرد است و نه صرفاً بیرونی و برخاسته از ساختارهای اجتماعی در ابعاد مختلف آن، بلکه شکل‌گیری آگاهی در فرایند دیالکتیکی عینیت و ذهنیت به برآیندی می‌رسد که کنشگر بر اساس آن دست به انتخاب شیوه‌های کنشگری خود می‌زند. تأکید به اجتماعی بودن آگاهی نیز از این روی مهم است که حقیقت که از نظر مانهایم، پدیده‌ای تاریخی و اجتماعی است، هم در بُعد تاریخی و هم در بُعد اجتماعی خود دارای وجه جمعی است. بنابراین ساختارهای ذهنی که مانهایم در تقابل با واقعیت تحلیل می‌کند، مبتنی بر حافظه‌ای جمعی است که معانی مشترک میان کنشگران اجتماعی را در خود دارد.

حافظه‌ی جمعی «فرایندی است که به واسطه‌ی دیالکتیک یادآوری و فراموشی و براساس چارچوب‌های معنایی و تفسیری در مقاطع مختلف زمانی ساخته و بازسازی می‌شود. این چارچوب‌ها که به صورت طرح‌واره‌های شناختی، در بستر کنش متقابل اجتماعی افراد جامعه و توسط ساخت‌های اجتماعی و فرهنگی درون جامعه شکل می‌گیرند، تعیین می‌کنند که در زمان حال چه چیزی از گذشته، یادآوری و چه چیزی فراموش شود تا جامعه ثبات و هویتش را حفظ کند و بتواند خود را با تغییرات و تحولات پیش رو در آینده منطبق سازد. بدین ترتیب، حافظه‌ی جمعی در یک جامعه بعنوان فرایند فعالی از معناسازی در طول زمان (اولیک و لوی^۱،

۱۹۹۷: ۹۳۲)، متکی و وابسته‌ها به ابزارها و اقدامات فرهنگی است و متعاقباً جزئی از دستگاه معناساز فرهنگ (شوارتز^۱، ۲۰۰۰: ۱۷) قلمداد می‌شود» (جانعلی‌زاده چوبدستی و همکاران، ۱۳۹۶: ۳۹). این تجربه‌های اجتماعی هستند که کنشگران را در ویرایش حافظه‌ی جمعی هدایت می‌کنند و نشان می‌دهند که کدام تجربه‌های زندگی اجتماعی نیاز به بازتولید دارند و کدام تجربه‌ها باید در مسیر تحول و دگرگونی قرار گیرند. بنابراین تحول آگاهی، می‌تواند حافظه‌ی جمعی را هم دگرگون کرده و در نهایت به تحولی در ساخت واقعیت اجتماعی دست یابد. در این فرایند، جامعه به سوی تحولی در آگاهی جمعی حرکت می‌کند و به ناگزیر، دگرگونی اجتماعی و شکل‌گیری بسترهای جدید اجتماعی برای تجربه‌های نوین و نظمی جدید را در پی خواهد داشت.

روش پژوهش

روش این پژوهش، گرند تئوری یا نظریه‌ی زمینه‌ای است. مورس و ریچاردز (۲۰۰۲) سؤالانی را که در روش‌شناسی نظریه‌ی زمینه‌ای مطرح هستند، بیان می‌کنند. آنان معتقدند که سؤال‌ها درباره‌ی تغییر تجربه، در طول زمان یا مراحل آن تغییر پرسیده می‌شوند. ریشه‌های فلسفی نظریه بنیادی به مکتب کنش متقابل نمادی می‌رسد. در این مکتب فرض می‌شود که واقعیت با توجه به نگرش افراد متفاوت، دائم در حال تغییر و توسعه است. سؤالات تحقیق در نظریه‌ی زمینه‌ای نیز منعکس‌کننده‌ی این الزام در درک شیوه‌هایی هستند که به لحاظ اجتماعی ساخته می‌شوند. به دلیل فرایندهای تغییر و اجتماعی بودن سازه است که محقق این مراحل و دوره‌های تغییر و تحول را بررسی و وصف می‌کند. در کل می‌توان چنین گفت که مطالعات نظریه زمینه‌ای با سؤال اینجا چه می‌گذرد، آغاز می‌شوند. این شیوه‌ای است که به محقق کمک می‌کند فرایند یا یک موقعیت را درک کند (بلومر، ۱۹۶۹-۱۹۸۶). در این پژوهش مطالعه‌ی موانع آگاهی زنان بر اساس رمان‌هایی به قلم پارسی‌پور، هدف اصلی پژوهش بوده است. آثار شهرنوش پارسی‌پور که مورد مطالعه قرار گرفته‌اند و شامل ابعاد مختلفی مانند نامه‌ها، یادداشت‌های روزانه، مشاهدات مشارکتی و غیرمشارکتی، خاطرات و منابع دیگر بودند که در قالب رمان گردآوری شده‌اند که جامعه‌ی آماری این پژوهش را تشکیل داده‌اند. از میان آثار پارسی‌پور، رمان‌های شیوا، عقل آبی، سگ و زمستان بلند، طوبی و معنای شب، گزارش یک

زندگی، آویزه‌های بلور و آسیه در میان دو دنیا، رمان‌هایی بودند که پارسی‌پور در آن‌ها بیشتر به موانع تحول آگاهی پرداخته بود.

حساسیت نظری در پژوهش‌های کیفی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. حساسیت نظری فرد را قادر می‌سازد تا نظریه‌ای زمینه‌ای ارائه دهد که از نظر مفهومی، غنی و از انسجام مناسبی برخوردار باشد. «در سنت حساس‌سازی، پژوهشگر کار خود را با یک یا چند مفهوم کلی و مبهم آغاز می‌کند که برای جهت‌گیری به سمت موضوع پژوهش به آن‌ها نیاز دارد. در ابتدا، معنای آن‌ها با نشان دادن مصادیق تعیین خواهد شد نه با تعریف. اما همواره با جلوتر رفتن پژوهش، معنای مفاهیم پالوده‌تر می‌شوند تا مناسبت بیشتری با اهداف تحقیق بیابند» (بلیکی، ۱۳۹۲: ۱۸۰). حساسیت نظری جنبه‌ی مهمی از خلاقیت در نظریه‌ی زمینه‌ای است. چنین حساسیتی نشانگر آن است که محقق می‌تواند نه تنها از تجربه‌های شخصی و حرفه‌ای، بلکه از متون نیز به طور خلاق استفاده کند. در واقع با حساسیت نظری، محقق توازن و هماهنگی بین واقعیت و خلاقیت را برقرار می‌سازد و ارتباط میان داده‌ها و نظریه را به صورت مداوم بازنگری کند. در همین راستا، هم برای کسب اعتبار پژوهش و هم کاربرد صحیح سنت حساس‌سازی، پژوهشگر در فرایند گردآوری داده‌ها و کدگذاری از چند نفر بعنوان مشاور بهره برد و نظرات آنان را در تدقیق داده‌ها و مفاهیم انتخاب شده در کدگذاری بررسی نمود. کدگذاری؛ روند تجزیه و تحلیل داده‌ها در پژوهش کیفی با روش نظریه‌ی زمینه‌ای است که استراوس و کوربین (۱۳۸۷: ۱۲۳) پیشنهاد و تئوریزه کرده‌اند و نشان‌دهنده‌ی عملیاتی است که طی آن داده‌ها طبقه‌بندی شده، مفهوم‌پردازی می‌شوند و آنگاه به روش‌های جدید دوباره به یکدیگر متصل می‌شوند که این همان فرایند اصلی است که طی آن نظریه بر اساس یافته‌ها تدوین می‌شود. در این پژوهش نیز تأکید بر ساخت مدلی مفهومی از داده‌هاست.

یافته‌های پژوهش

یکی از محورهای مشترک در مطالعه‌ی شناخت و آگاهی اجتماعی، تأکید بر این نکته است که هر کنشگری در جامعه برخوردار از آگاهی و معرفت است. این آگاهی در میان گروه‌های مختلف اجتماعی متفاوت است و در میان برخی از گروه‌های اجتماعی یکی از ابعاد آگاهی بر سایر ابعاد آن سایه می‌افکند و ممکن است همین تأثیرگذاری موجب به وجود آمدن هاله‌هایی از تصورات شوند که از نظر فرد و گروه اجتماعی‌ای که به آن تعلق دارد، کاملاً طبیعی باشد. بر همین اساس است که معرفت عامیانه در جامعه‌شناسی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است و مطالعه‌ی

این گونه از شناخت اجتماعی بیانگر چرایی و چگونگی شیوه‌های کنشگری اجتماعی می‌باشد. در جوامع که ایستایی یکی از ویژگی‌های آن جوامع به شمار می‌رود، نمادهای این رکود در جامعه را باید در معرفت عامیانه جستجو کرد و موانع تحول آگاهی که منجر به دگرگونی در جامعه می‌شود را یافت. از آنجا که آگاهی جنسیتی و نابرابری جنسیتی در ارتباطی دیالکتیکی قرار دارند، در این پژوهش که تأکید بر نابرابری جنسیتی است، موانع تحول آگاهی در میان زنان در این حوزه مورد بررسی قرار گرفته است تا چرایی استمرار نابرابری جنسیتی پاسخ داده شود.

❖ کدگذاری باز: از مفاهیم تا مقوله‌های اصلی

مقوله‌ی اول به مقدس‌سازی توهم می‌پردازد؛ توهماتی که بعنوان قوالب و الگوهای اجتماعی و فرهنگی به معنای مشترکی در میان کنشگران دست یافته‌اند و از سوی آنان مقدس جلوه داده شده‌اند.

جدول ۱- مقوله‌ها و مفاهیم مربوط به تقدس توهم

مفهوم	خرده‌مقوله	مقوله
ایجاد توهم در ذهن مخاطب	توهم‌سازی	مقدس‌سازی توهم
وجود توهم توطئه		
توهم وجود تقدیر		
خودبرتربینی روشنفکران مانع آگاهی	سوگیری شناختی	
سوگیری و تعصب مانع از آگاهی		
پیروی کورکورانه و شکل‌گیری آگاهی کاذب	مقدس‌سازی	
ساختن اندیشه‌ای مبنی بر ورود به مرکزی ساکن و مقدس		

دستیابی به آگاهی در فرایندهای اجتماعی با موانعی مواجه می‌گردد که زنان را برای کسب آگاهی دچار چالش می‌کنند. توهم‌هایی که در حوزه‌های اجتماعی، جنسیتی و دینی ساخته می‌شود و پایبندی به این توهم‌ها موجب می‌شود تا زنان برای خود چارچوب‌های ذهنی بسازند و بر اساس آن عمل کنند. زنان در این چارچوب‌ها با سوگیری‌های شناختی که پایبندی آنان را توجیه می‌کنند، شرایط اجتماعی را برای خود غیرقابل تغییر می‌بینند و از نظر ذهنی برای خود مانع‌تراشی می‌کنند. در این فرایند روشنفکران با خودبرتربینی و سوگیری‌های دیدگاهی، خود را در فضای محدود قرار می‌دهند که قابلیت هر تغییری را نادیده می‌گیرند. در ضمن، زنان با پیروی کورکورانه، تقلید و مقدس‌سازی افراد، الگوهای رفتاری و اندیشه‌ها به توهم‌های خود وجهه‌ای مقدس می‌دهند. از این نکته هم نباید چشم پوشید که در فرهنگ عمومی جامعه‌ی

ایران، مقدس ساختن افراد، موقعیت‌ها و جایگاه‌های اجتماعی برخاسته از سنت، عرف، دین و حتی سیاست، رویه‌ای معمول بوده است. در برخی موارد، موقعیت‌های مقدس‌سازی شده، موقعیتی بوده که به نابرابری دامن زده و نابرابری جنسیتی را تداوم بخشیده است. البته این پیامدها صرفاً به تقدس‌سازی محدود نمی‌شود و سوگیری‌های شناختی و به وجود آمدن توهم در روابط نیز از این قاعده مستثنی نیست.

جدول ۲- مقوله‌ها و مفاهیم مربوط به وسوسه‌ی ثبات و سقوط قدرت اندیشه

مفهوم	خرده‌مقوله	مقوله	
تهی شدن فکر از آزادی	انجماد فکری	وسوسه‌ی ثبات و سقوط قدرت اندیشه	
فلج شدن تفکر			
نبود آگاهی فردی			
ذهن اسیر			
انجماد فکری			
سقوط قدرت اندیشه			
مرگ خلاقیت و دور شدن از آگاهی			
فلج شدن خلاقیت			
کور شدن اندیشه			
ترس از انتشار اندیشه‌های متنوع	ترس از آگاهی	وسوسه‌ی ثبات و سقوط قدرت اندیشه	
ترس از وسوسه‌ی عقل			
ترس از تکثیر آگاهی			
ایستادگی برای ندانستن	اصرار به ندانستن		وسوسه‌ی ثبات و سقوط قدرت اندیشه
مقاومت در برابر آگاهی			

انجماد فکری که ناشی از ذهن اسیر، از بین رفتن خلاقیت، کور شدن سرچشمه‌های رشد فکری و تهی شدن فکر از آزادی می‌باشد، یکی از ابعاد میل به ثبات و سقوط قدرت اندیشه است. در کنار این انجماد فکری، بُعد تقویت‌کننده‌ای وجود دارد که ترس از آگاهی زنان است و انتشار آگاهی‌های اجتماعی و عقلانیتی که موجب نقد اندیشه‌ی ایستا می‌شود را زیر سؤال برده و سعی در دوری از آن دارد. از سوی دیگر، گروهی از زنان اصرار به ندانستن دارند و در برابر هر گونه‌ای از آگاهی مقاومت می‌کنند. در چنین شرایطی نه اندیشه، قدرت رشد داشت و خلاقیت فکری نیز از میان می‌رفت، در ضمن میل به ثبات و پایداری نیز برآورده می‌شد. در روندی که انجماد فکری طی می‌کند و قدرت اندیشه توانایی شکل‌گیری و بروز ندارد، جزم‌اندیشی و تعصب ناشی از خودمحوری یا ترس یکی از پیامدهای ناگزیر در فرایند تحول آگاهی اجتماعی و

جنسیتی زنان به شمار می‌رود. در این فرایند عقلانیت نیز بعنوان یکی از ویژگی‌های جنسیتی شده به مردان اختصاص داده می‌شود و زنان به ترس از وسوسه‌ی عقل دچار می‌شوند.

جدول ۳- مقوله‌ها و مفاهیم مربوط به بازتولید زنجیرهای اسارت فکر

مفهوم	خرده‌مقوله	مقوله
جابجایی موضوعات حاشیه‌ای با موضوعات اصلی	درگیری‌های خودساخته	بازتولید زنجیرهای اسارت فکر
جابجایی متن و حاشیه مانع آگاهی و تولید اندیشه		
به اسارت کشیدن خرد زنانه مانع آگاهی زن		
ساختن زنجیرهای اسارت برای ناآگاه نگه داشتن زن		
محدود کردن زنان برای ورود به فضای عمومی	مشغله‌های سطحی زنان	
رقابت‌های سطحی زنان در امور روزمره		
مانع شدن قواعد ظاهری برای حضور فعال زن		
مشغول شدن با گفتگوهای تنش‌زا		

در کنار این وجه از موانع آگاهی، درگیری‌های خودساخته‌ی زنان که موضوعات اصلی را با موضوعات حاشیه‌ای جابجا می‌کنند و از آن برای خود مسائلی می‌سازند که در بند ناآگاهی باقی بمانند. در ضمن تلاشی هم برای تفکیک متن از حاشیه نمی‌کنند و در فضای عمومی با محدودیت‌هایی مواجه می‌گردند که دستیابی به تولید اندیشه نه‌تنها برایشان غیرممکن است، بلکه قابل تصور هم نیست. در سوی دیگر، مشغله‌های سطحی برای زنان ساخته می‌شود و گفتگو بر سر مسائل روزمره به گفتگوهای تنش‌زا تبدیل می‌شود که به بازتولید زنجیرهای اسارت فکر تبدیل می‌شوند.

جدول ۴- مقوله‌ها و مفاهیم مربوط به روایت‌های تاریخ‌ساز

مفهوم	خرده‌مقوله	مقوله
رسمیت دادن به اشتباه جمعی	پایبندی به اشتباه جمعی	روایت‌های تاریخ‌ساز
چارچوب‌سازی و مرگ آگاهی		
وجود شکاف بین رشد عقلی و رشد اجتماعی		
شکاف آگاهی انسان و زندگی روزمره		
سطحی‌نگری گروه تولیدکننده‌ی فرهنگ	پذیرش تاریخ مخدوش	
پذیرش بسترهای استثمار زنان		
تفکر برده‌داری		
نداشتن تاریخ مانع آگاهی		

پایبندی به اشتباه جمعی با رسمیت دادن به تفکر اشتباه و ساختن چارچوب‌های محدودکننده‌ی آگاهی موجب مرگ آگاهی می‌شد. همین چارچوب‌های ساخته شده، شکافی بین رشد عقلی و رشد اجتماعی به وجود می‌آورد و زندگی روزمره را الگوی آگاهی خود قرار می‌دهد. روایت‌های تاریخ‌ساز با رسمیت دادن به روایتی از اشتباه جمعی، در بُعد دیگر، تاریخ مخدوش را می‌پذیرد و تفکر استثمار زن و نبود تاریخ را بعنوان بخشی از تاریخ اجتماعی مانع آگاهی‌زمانمند و مکان‌مند می‌کند که در نهایت، زنان را با دشواری‌هایی در درک زندگی اجتماعی خود مبتنی بر آگاهی راستین مواجه می‌سازد. نداشتن تاریخ در وجهی دیگر به ندانستن تاریخ اشاره دارد که درواقع انسانی که آگاهی تاریخی ندارد همانند انسانی است که فاقد تاریخ می‌باشد.

کدگذاری محوری: رکود آگاهی

پس از کدگذاری باز، که مقولات از متن کتاب‌های پارسی‌پور استخراج شد، در کدگذاری محوری پژوهشگر مقوله‌ی محوری که همه‌ی این مقوله‌ها در ارتباط با آن تبدیل به یک مجموعه‌ی تام و تمام می‌شوند، رکود آگاهی است که در دیالکتیک عینیت و ذهنیت دائم به بازتولید آگاهی‌های قبلی منجر می‌شود. گروهی از کنشگران که از خواسته‌های خود چشم‌پوشی کرده و مطابق با انتظارات جامعه دست به کنش می‌زنند، تحسین دیگران را که برخاسته از آگاهی عمومی و عامیانه‌ی آنان است، بر می‌انگیزند. این گروه همانند افراد سنتی، تسلیم تقسیم کار جنسیتی شده‌اند و با پذیرش دیدگاه‌های جنسیتی سعی در هم‌نوایی با دیدگاه رایج دارند. در سوی دیگر، زنان طبقات فرودست حضور دارند که در نقش کُلَفَت‌های خانه‌زاد هم به عنوان کارگر کارهای خانه و هم به عنوان ابژه‌ای جنسی به مردان خانواده‌هایی که برایشان کار می‌کند، خدمات می‌دهند. این گروه از زنان با حداقل آگاهی، بیگانگی از جامعه و بیگانگی از خود را تجربه می‌کنند که نمود آن شیء‌وارگی می‌باشد و با ایفای نقش‌های جنسیتی و قرار گرفتن در قالب ابژه‌ی جنسی برای مردان طبقه‌ی فرادست بروز پیدا می‌کند.

نمادهایی که پارسی‌پور برای آگاهی عمومی و مقاومت در برابر تغییر به کار می‌برد، دارای تنوع زیادی هستند. توسل به گذشته و خاطرات با نمادهایی مانند صندوقی که اشیای قدیمی در آن نگهداری می‌شوند و شخصیت سازگار رمان برای تجدید خاطرات، دائم به سوی آن باز می‌گردد، یکی از این نمادهاست. خانه‌های قدیمی که بازسازی نشده‌اند و زندگی در آنها می‌تواند مخاطرات زیادی داشته باشد با مقاومت صاحب‌خانه برای بازسازی یا تخریب و

نوسازی مواجه می‌شود که نشان می‌دهد فرد با توسل به خاطرات و گذشته‌ی خود در برابر هر تغییری مانع‌تراشی می‌کند. یکی دیگر از نمادهایی که ممانعت از آگاهی‌بخشی را نشان می‌دهد، قبر است؛ مکان‌هایی شبیه به هم که نوری در آن‌ها راه ندارد. نور نماد آگاهی است و قبر، فهم عمومی و عامیانه‌ای است که هیچ منفذی برای تحول در خود ندارد. نوری که سایه به وجود می‌آورد، در همه‌ی انسان‌ها مشترک است و نمادی از آگاهی کاذبی است که فهم عمومی را به وجود آورده است. در این زمان، تصور آگاهی عمومی بر آن است که کسب آگاهی با پذیرش اجتماعی همراه است، در حالی که نوری که سایه می‌سازد، توهمی از آگاهی را به وجود می‌آورد؛ درواقع سایه همان آگاهی کاذب است که دعوت به سازگاری می‌کند. در مقابل، انسانی که سایه ندارد، نور را به درون خود کشیده و به دلیل آگاه شدن، همسو با آگاهی عمومی جامعه حرکت نمی‌کند. این سنخ شخصیتی از زنان، سعی دارند از سایه‌ای که معرف آگاهی عمومی است و دائم به‌عنوان بستر اجتماعی سعی در نقش‌آفرینی در کنشگری زنان را دارد، فرار می‌کنند تا به آگاهی واقعی دست یابند.

زنانی که نماینده‌ی اقشار فرودست هستند و به شکلی خاص، نماینده‌ی قشر زنان از گروه‌های جنسیتی بوده و در درجه‌ی دوم اهمیت قرار دارند. عکاسی که نماینده‌ی طبقه‌ی فرادست است، با گرفتن عکس‌هایی از زن همسایه و تشبیه آن به گوسفند یا کشتن زنی که صدای پاشنه‌ی پایش را می‌شنود، نشان می‌دهد که طبقه‌ی فرودست را هم می‌توان استثمار کرد و هم به دلیل ناآگاه بودن آن‌ها، شباهتی میان حیوان و طبقه‌ی فرودست ایجاد کرد و در ضمن، کشتن ناآگاهان با این ویژگی‌ها نه عذاب وجدان دارد و نه اهمیت. نکته‌ی مهمی که در این روایت نهفته است، رضایت طبقه‌ی فرادست از ستم بر طبقه‌ی فرودست در کنار پذیرش این ستم از جانب طبقه‌ی فرودست است.

کدگذاری گزینشی یا انتخابی

کدگذاری گزینشی یا انتخابی فرایندی است که در آن، مقوله‌های برساخت‌شده در فرایند پژوهش برای قرار گرفتن در قالبی پارادایمی مشخص می‌شوند. بر اساس توصیه‌ی استراوس و کوربین برای ارائه‌ی یک مدل ضمنی که نشان‌دهنده‌ی واقعیت باشد، باید تلاش شود تا همه‌ی مقوله‌ها با توجه به معنایی که آن را حمل می‌کنند در این مدل پارادایمی قرار گیرند. از آنجا که استراوس و کوربین بر این باورند که در یک پژوهش به روش گرندد تئوری یا نظریه‌ی زمینه‌ای، پژوهشگر فرایندی را مطالعه می‌کند که از بسترهای شکل‌گیری یک پدیده تا پیامدهای آن را می‌تواند

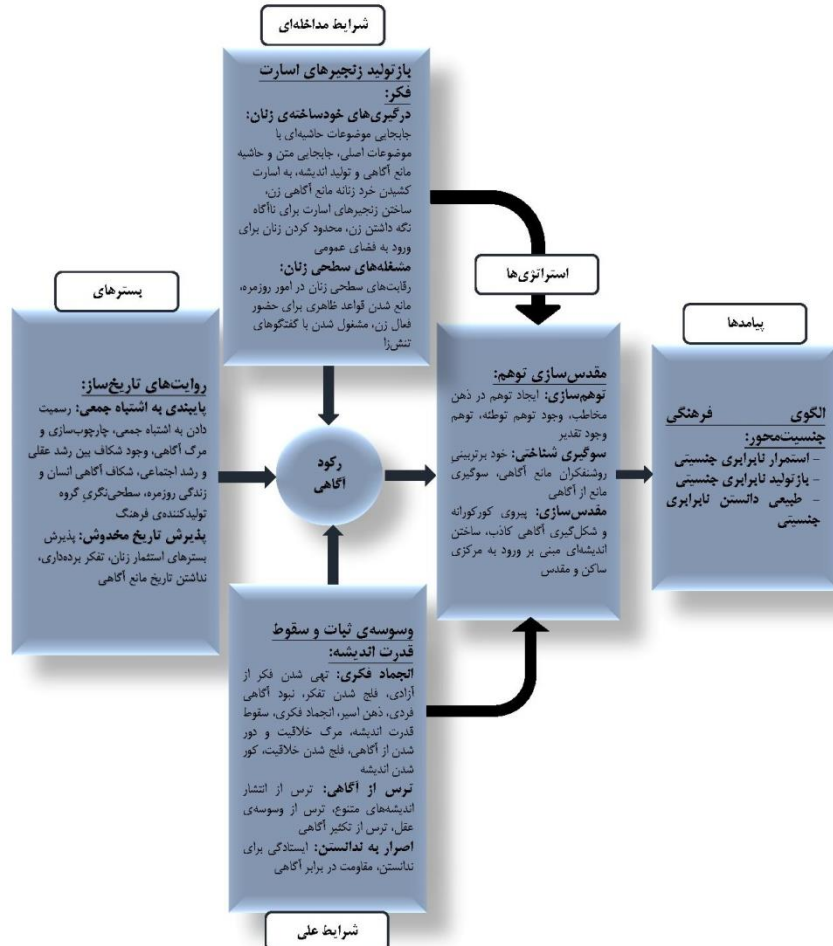
شناسایی و تحلیل کند، مدلی پارادایمی پیشنهاد کرده‌اند که مقوله‌های استخراج شده در قالب بسترهای زمینه‌ای، شرایط علی، شرایط مداخله‌ای، استراتژی‌ها و پیامدها قرار می‌گیرند. ارتباط این پنج بخش از نظر استراوس و کوربین شکل ثابتی ندارد و بنا به داده‌های تحلیل شده، می‌تواند تغییر پیدا کند. کدگذاری گزینشی در این پژوهش در جدول زیر آمده است:

جدول ۵: کدگذاری گزینشی مقوله‌ها

مقوله‌ها	کدهای گزینشی
پایبندی به اشتباه جمعی	بسترهای زمینه‌ای
پذیرش تاریخ مخدوش	
انجماد فکری	شرایط علی
ترس از آگاهی	
اصرار به ندانستن	شرایط مداخله‌ای
درگیری‌های خودساخته	
مشغله‌های سطحی زنان	
توهم‌سازی	استراتژی‌ها
سوگیری شناختی	
مقدس‌سازی	
استمرار و بازتولید نابرابری جنسیتی	پیامدها
طبیعی دانستن نابرابری جنسیتی	

مدل برآمده از کدگذاری مقوله‌های این پژوهش نیز در مدل پارادایمی آمده‌اند که در

شکل زیر آمده است:



شکل ۱: مدل پارادایمی پژوهش

بحث و نتیجه‌گیری

نتایج حاصل از پژوهش نشان داد که در دیالکتیک عینیت و ذهنیت، آگاهی اجتماعی در بُعد آگاهی جنسیتی با بازتولید گرایش‌های جنسیتی در معرفت عامیانه تمایل به بازتولید نابرابری جنسیتی دارد. همانطور که اعظم‌آزاده (۱۳۸۴) نیز در پژوهش خود آورده است، آگاهی جنسیتی با آگاهی فمینیستی تفاوت دارد، اما در معرفت عامیانه این دو با یکدیگر ادغام شده و روایت‌هایی تاریخی را به وجود آورده که زنان نیز با پذیرش آن‌ها مسیر بازتولید رکود فکری را فراهم ساخته‌اند. بنابر نتایج مطالعات فیلدز و همکارانش (۲۰۰۶)، نابرابری جنسیتی توسط زنان

نیز بازتولید می‌شود و این به دلیل باورهایی است که برتری جنسیتی مردان را به صورت امری طبیعی در الگوهای فرهنگی قرار داده است؛ الگوهای فرهنگی‌ای که مانع تفکر در اندیشه‌ی زن و شناخت زنانه شده است. شارون (۱۳۹۸) نیز تأکید می‌کند که زنان در عین حال که از نظر جنسی و جنسیتی استثمار می‌شوند، در سایر زمینه‌ها نیز مورد استثمار قرار می‌گیرند. با این حال، منافع خود را در تغییر شرایط اجتماعی‌شان نمی‌بینند.

پارسی‌پور بدترین شکل زندگی را سازگاری‌ای می‌داند که انسان برای رسیدن به هدف پذیرش سلطه و تسلیم شدن، بندهای فرهنگی را می‌پذیرد و تنظیم زندگی خود را بر اساس این موانع آگاهی نیز لذت‌بخش به شمار می‌آورد؛ در این زمان است که کنشگر قدرت کسب آگاهی را از دست داده، اعتراض را امری غیرضروری می‌پندارد و در ازای رسیدن به هدف سازگاری آسیب‌پذیر می‌شود. آسیب‌های که ناشی از نابرابری‌های اجتماعی است و به بازتولید سلطه می‌انجامد. این ساختار در جامعه، ساختاری معیوب است که انسان را دچار استحاله می‌کند. «احساس عدم امنیت، بی‌پناهی، فقدان همبستگی و پیوند اجتماعی توده‌ها را باید در جهان مدرن جستجو کرد. گروه‌هایی که به واسطه‌ی فرایند نوسازی دچار جابجایی می‌شوند و پیوندهای سنتی خود را از دست می‌دهند، چنین حالاتی پیدا می‌کنند. جهان در خود فروبسته‌ی سنت و مذهب به فرد آرامش و امنیت می‌بخشد؛ در جامعه‌ی سنتی، سنت‌ها و رسوم به جای فرد تصمیم می‌گیرند و چندان اثری از فردیت و مسئولیت فردی در آن یافت نمی‌شود. اما با تضعیف پیوندهای سنتی، فرد گرفتار سرگستگی می‌گردد. ترس از جهان نو و جامعه‌ی نو، از آزادی و امکان انتخاب آزاد، از فردیت و تفرد و از گزینش عقلانی خمیرمایه‌ی اضطرابی را تشکیل می‌دهد که در سنت‌گرایی تجددستیز نهفته است. احساس عدم امنیتی که چنین ترسی ایجاد می‌کند، انگیزه‌ی جستجوی امنیت در پناه سنت و گذشته را نشان می‌دهد. احساس عدم امنیت، حقارت و ترس در دنیای مدرن به نوبه‌ی خود میلی نیرومند به جستجوی قدرت در فرد ایجاد می‌کند. تنها قدرت است که به انسان ناامن امنیت می‌بخشد. قدرت بهترین درمان ناامنی و سرگستگی است» (بشیریه، ۱۳۸۵: ۵-۱۲۴). انسان در دنیای مدرن دچار سرگستگی می‌شود، ولی با دستیابی به آگاهی می‌تواند به ناامنی و سرگستگی غلبه کند. زیرا آگاهی برای انسان مدرن قدرت به وجود می‌آورد.

ناآگاهی در میان گروه‌هایی از زنان که تحت فشار حاکم بر آن‌ها در مسیر کسب و ارتقای آگاهی حرکت نکرده‌اند، چند پیامد دارد که عبارتند از: اختلالات روانی، کنش‌های پرخاشگرانه،

از دست دادن تمرکز در زندگی روزمره، ازدواج زود هنگام و ناتوانی در پاسخگویی به نیازهای طبیعی. در مقابل، خودبتریبینی روشنفکران نیز باعث شده تا آن‌ها به جای آگاهی‌بخشی به توده‌ی مردم بخصوص زنان، خود را برتر از آنان پنداشته و نتوانند با مردم ارتباط برقرار کنند. در چنین فضایی، روشنفکران تبدیل به اقلیتی اجتماعی شده‌اند که تأثیری در تحولات اجتماعی ایران نداشتند. از سویی دیگر، صنعت‌گر، متخصص و تولیدکننده به دلیل تولید، آفریننده و خلاق بودن نمادی هستند که ویژگی خداوند را در دو دیدگاه مذهب و ایدئولوژی مذهبی نمی‌پذیرند و بر این باور هستند که این نگرش‌ها نمی‌توانند به انسان ویژگی‌های خدایی ببخشند و چنین تصویری از چارچوب تفکر دینی خارج می‌شود. بنابراین تفکر سنتی- مذهبی، کاسب را حبيب خدا می‌داند که مصرف‌کننده است، چون جای خدا نمی‌نشیند و از این طریق وارد نقد دیدگاه‌های عامیانه می‌شود که زیست اخلاقی را در راستای کوچک کردن چارچوب‌های زندگی اجتماعی پیش می‌برند و با اعمال پراکنده مانع از شک‌گرایی برای اصلاح چارچوب مذهبی و سنتی می‌شوند. به همین دلیل نیروهای اجتماعی پراکنده شده و انحصارطلبی در قدرت سیاسی و اقتصادی در جهان پیشامدرن رو به گسترش می‌گذارد که منجر به فراری دادن نیروهای اجتماعی شده و گروه کوچکی را در ساختار قدرت نگه می‌دارد. وی چارچوب‌سازی‌های نوین را در تضاد با چارچوب‌سازی‌های سنتی می‌داند؛ زیرا چارچوب‌های سنتی، مذهبی و ایدئولوژیک غیرقابل اصلاح هستند، اما چارچوب‌های نوین در بستر فضای عمومی جامعه مورد نقد قرار گرفته و باعث پویایی فضای عمومی و تغییر در آگاهی اجتماعی کنشگران می‌شوند.

نتایج این پژوهش نیز نشان داد زنان در بازتولید و استمرار نابرابری جنسیتی نقش مهمی دارند و تسلیم شدن در برابر نظام تقسیم کار جنسیتی از سوی زنان است که این گونه از نابرابری را کاملاً طبیعی جلوه می‌دهد. در حالی که دریافت‌های پدیداری از معانی مشترک اجتماعی، زبان و حافظه، در کسب آگاهی تأثیر بسزایی دارند، اما نگرش‌های فرهنگی موجود در شناخت عامیانه مانند لطیفه‌ها و ضرب‌المثل‌ها، تعصب‌ها و گرایش‌های ایدئولوژیک، پیش‌داوری و باور به نابرابری (تنهایی، ۱۳۹۶: ۴۴-۵۰ و ۶۱-۵۸) در روابط اجتماعی بخشی از رکود در فزاینده‌ی آگاهی به شمار می‌روند و چه بسا تبدیل به موانع آگاهی شوند. اما طرح این موانع در شکل کلی، موجب ایجاد نگرش‌های منفی یا برچسب‌زنی می‌شود. در این پژوهش نیز علاوه بر این موانع در تحول آگاهی، به مخدوش‌سازی تاریخ و پذیرش تاریخ مخدوش از سوی زنان، از

بین رفتن خلاقیت و قدرت فکری در اثر گرایش به ثبات و درگیری با مشغله‌های سطحی و جاری روزمره که با جایگزینی امر حاشیه‌ای به جای امر مهم و کانونی پرداخته شده نیز موانع مهمی در تحول آگاهی به شمار می‌روند. از سوی دیگر گرایش به قهرمان‌سازی، خودبتریبینی و توهم داشتن دشمن موجب شکل‌گیری تعصب‌ها و سوگیری‌های شناختی شده که نتیجه‌ای جز قهرمان‌پروری در توهم‌های تخیلی زنان را به وجود نیاورده است. همه‌ی این دلایل به زنجیره‌ای شبیه است که در میان زنان بازتولید می‌شود و در دیالکتیک با واقعیت، قدرت تغییر موقعیت‌های اجتماعی را به رویایی دور از دسترس شبیه می‌سازد.

نتایج این پژوهش نشان داد که بسیاری از آسیب‌ها و مسائل امروز جامعه‌ی ایران در بستری تاریخی- اجتماعی شکل گرفته است و پرداختن به اسنادی مانند رمان‌ها در حوزه‌ی ادبیات و تحلیل جامعه‌شناختی این اسناد مکتوب می‌تواند در کنار اسناد رسمی تاریخی و تاریخ شفاهی که از ثبت تجربه‌های زیسته‌ی کنشگران اجتماعی بحث می‌کند، گفتمانی فرهنگی را برسازی کند که در فرایند تکوین خود دچار تحولاتی شده و اقشار اجتماعی در مواجهه به این گفتمان‌های فرهنگی در حال تحول دستخوش تغییراتی شده‌اند. بنابراین همانطور که میلز نیز تأکید می‌کند، مسئله‌ی اجتماعی باید در بستری تاریخی و بدون جدا کردن آن از زمینه‌های شکل‌دهنده‌ی آن مورد مطالعه قرار گیرد تا بتوان راهکار حل مسائل را به دست آورد. ادبیات، به‌ویژه رمان‌های مبتنی بر تاریخ اجتماعی با تأکید بر نکاتی که خلاءهای سیستم اجتماعی را بزرگنمایی کرده و بسترهای معیوب را از ساختار منطقی تفکیک می‌کنند، همان بستری هستند که می‌توان مسئله را در آن شناخت. به همین دلیل، پژوهشگر پیشنهاد می‌کند در گفتگوهای انتقادی از مسائل امروز اجتماعی به تاریخ اجتماعی ایران، تاریخ شفاهی و رمان‌های اجتماعی نیز توجه شود تا ریشه‌های مسائل امروز جامعه‌ی ایران کشف شوند. علاوه بر این، تاریخ اجتماعی ایران مملو از ناگفته‌هایی درباره‌ی شناخت و آگاهی است که بررسی شناخت مسلط بر جامعه و معرفت عامیانه‌ی کنشگران اجتماعی در برابر اقشار دیگری چون روشنفکران و طبقه‌ی حاکم نیز پژوهشگر را در جایگاهی قرار می‌دهد که بتواند از دریچه‌ای نوین به واقعیت اجتماعی بپردازد.

منابع

- استراوس، آنسلم و کوربین، جولیت. (۱۳۸۷). اصول روش تحقیق کیفی: نظریه‌های مبنایی رویه‌ها و شیوه‌ها. (مترجم: بیوک محمدی). تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
- اعظم‌آزاده، منصوره. (۱۳۸۴). آگاهی از نابرابری جنسیتی: مدلی برای سنجش میزان شناخت از نابرابری‌های جنسیتی. پژوهش زنان، دوره ۳، شماره ۲، صص ۵۱-۷۳
- برسلر، چارلز. (۱۳۹۳). درآمدی بر نظریه‌ها و روش‌های نقد ادبی. (مترجم: مصطفی عابدینی فرد). تهران: نیلوفر
- بشیریه، حسین. (۱۳۸۵). دیباچه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران. تهران: انتشارات نگاه معاصر
- بلیکی، نورمن. (۱۳۹۲). طراحی پژوهش‌های اجتماعی. (مترجم: حسن چاوشیان). تهران: نشر نی
- بهرامی‌رهنما، خدیجه. (۱۴۰۱). بررسی انواع خشونت و مؤلفه‌های نظام مردسالاری در رمان طوبی و معنای شب. فصلنامه بهارستان سخن، سال ۱۹، شماره ۵۵، صص ۱-۲۰
- پاریسی‌پور، شهرنوش. (۱۳۹۱). گزارش یک زندگی. استکهلم: نشر باران
- پاریسی‌پور، شهرنوش. (۱۳۸۶). آسپه در میان دو دنیا. استکهلم: نشر باران
- پاریسی‌پور، شهرنوش. (۱۳۷۶). شیوا. استکهلم: نشر باران
- پاریسی‌پور، شهرنوش. (۱۳۷۱). عقل آبی. استکهلم: نشر باران
- پاریسی‌پور، شهرنوش. (۱۳۶۸). طوبی و معنای شب. تهران: نشر چشمه
- پاریسی‌پور، شهرنوش. (۱۳۵۶). آویزه‌های بلور. استکهلم: نشر باران
- پاریسی‌پور، شهرنوش. (۱۳۵۵). سگ و زمستان بلند. استکهلم: نشر باران
- تسلیمی، علی. (۱۳۹۰). نقد ادبی، نظریه‌های ادبی و کاربرد آن‌ها در ادبیات فارسی. تهران: آمه
- تمیم‌داری، احمد؛ شوکتی، آیت و آزادی، سکینه. (۱۴۰۲). بررسی روایت‌شناسانه‌ی مجموعه داستان آویزه‌های بلور اثر شهرنوش پاریسی‌پور بر اساس نظریه‌ی ژرارژ ژنت. پژوهشنامه ادبیات داستانی، دوره ۱۲، شماره ۱، صص ۵۱-۷۶
- تنهایی، ح.ا. (۱۳۹۶). جامعه‌شناسی معرفت و معرفت‌شناسی نظریه. تهران: بهمن برنا

- جانعلی زاده، چوببستی؛ علیوردی نیا، اکبر و فرزید، محمد مهدی. (۱۳۹۶). **جامعه‌شناسی حافظه جمعی: حوزه مطالعاتی پارادایمیک یا ناپارادایمیک؟** راهبرد فرهنگ، شماره ۴۰، صص ۷۰-۳۷
- جلالی نائینی، زیبا. (۱۳۸۲). **جنبش زنان ایرانی و پیوند با پروژه‌ی تاسیس دموکراسی.** ماهنامه زنان، شماره ۱۰۳، شهریور ۱۳۸۲، صص ۷-۵۲
- دیلینی، تیم. (۱۳۸۷). **نظریه‌های کلاسیک جامعه‌شناسی.** (مترجمان: بهرنگ صدیقی و وحید طلوعی). تهران: نی
- شارون، جوئل. (۱۳۹۸). **ده پرسش از دیدگاه جامعه‌شناسی.** (مترجم: منوچهر صبوری). تهران: نی
- کنوبلاخ، هوبرت. (۱۳۹۱). **مبانی جامعه‌شناسی معرفت.** (مترجم: کرامت‌الله راسخ). تهران: نی
- میرعابدینی، حسن. (۱۳۸۹). **صد سال داستان‌نویسی در ایران.** تهران: چشمه
- Azam Azadeh, Mansoura. (2005). Awareness of gender inequality: a model for measuring the level of awareness of gender inequalities. *Women's research, volume 3, number 2*, pp. 51-73 (In Persian)
- Bahrami Rahmana, Khadijah. (2022). Examining the types of violence and the components of the patriarchal system in Toubi's novel and the meaning of the night. *Baharestan Sokhan Quarterly, year 19, number 55*, pp. 1-20 (In Persian)
- Bashiriyyeh, Hossein. (2006). *An introduction to Iranian political sociology*. Tehran: Negah Masazeh Publications (In Persian)
- Blakey, Norman. (2013). *Social research design*. (Translator: Hasan Chavoshian). Tehran: Ney Publishing (In Persian)
- Blumer, Herbert J. (1969). *Symbolic Interactionism: Perspective and Method*. N. J: Prentice-Hall Inc inc
- Bressler, Charles. (2014). *An introduction to the theories and methods of literary criticism*. (Translator: Mostafa Abedini Fard). Tehran: Nilofar (In Persian)
- Delaney, Tim. (2008). *Classical theories of sociology*. (Translators: Behrang Siddiqi and Vahid Toloui). Tehran: Ney (In Persian)
- Fields, Jessica, Martha Copp, and Sherry Kleinman. (2006). "Symbolic Interactionism, Inequality, and Emotions." Pp. 155-178 in *Handbook of the Sociology of Emotions*, edited by Jan E. Stets and Jonathan H. Turner. New York: Springer.
- Jalali Naini, beautiful. (2003). Iranian women's movement and the connection with the project of establishing democracy. *Women's Monthly, No. 103*, September 2013, pp. 52-7 (In Persian)
- Janalizadeh, choubbasti; Alivardinia, Akbar and Farzbad, Mohammad Mahdi. (2017). Sociology of collective memory: paradigmatic or non-paradigmatic field of study? *Culture Strategy, No. 40*, pp. 37-70 (In Persian)
- Knoblauch, Hubert. (2012). *Basics of sociology of knowledge*. (Translator: Karamatullah Rasakh). Tehran: Ney (In Persian)

- Loseke, Donileen R. (1992). *Battered Women and Shelters: The Social Construction of Wife Abuse*. Albany: State University of New York Press.
- Lowenthal, D. (1998). *The Heritage Crusade & the Spoils of History*. Cambridge: Cambridge University Press
- Mills, Trudy, and Sherryl Kleinman. (1988). "Emotions, Reflexivity, and Action: An Interactionist Analysis." *Social Forces* 66: 1009–1027.
- Mirabedini, Hassan. (2010). *One hundred years of story writing in Iran*. Tehran: Cheshmeh (In Persian)
- Morse, J. M., and Richards, L. (2002). *Qualitative Methods*. Thousand Oaks, CA: Sage Publications.
- Olick, J.K. & Levy, D. (1997). Collective Memory and Cultures Constraint: Holocaust Myth and Rationality in German Politics. *American Sociological Review*, No 62
- Parsipur, Shahrnoush. (2012). *Report of a life*. Stockholm: Baran Publishing (In Persian)
- Parsipur, Shahrnoush. (2008). *Asiyeh between two worlds*. Stockholm: Baran Publishing (In Persian)
- Parsipur, Shahrnoush. (1997). *Shiva*. Stockholm: Baran Publishing (In Persian)
- Parsipur, Shahrnoush. (1992). *Blue mind* Stockholm: Baran Publishing (In Persian)
- Parsipur, Shahrnoush. (1989). *Tuba and the meaning of the night*. Tehran: Cheshmeh Publishing (In Persian)
- Parsipur, Shahrnoush. (1977). *Crystal pendants*. Stockholm: Baran Publishing (In Persian)
- Parsipur, Shahrnoush. (1976). *Dog and long winter*. Stockholm: Baran Publishing (In Persian)
- Rothenberg, Bess. (2003). 'We Don't Have Time for Social Change': Cultural Compromise and the Battered Woman Syndrome." *Gender and Society* 17: 771–787.
- Schwartz, B. (2000). *Abraham Lincoln & Forge of National Memory*. Chicago: Chicago University Press
- Sharon, Joel. (2018). *Ten questions from the perspective of sociology*. (Translator: Manouchehr Sabouri). Tehran: Ney (In Persian)
- Strauss, Anselm and Corbin, Juliet. (2008). *The principles of qualitative research method: the basic theory of procedures and methods*. (Translator: Buyuk Mohammadi). Tehran: Research Institute of Humanities and Cultural Studies (In Persian)
- Tamindari, Ahmad; Shaukti, Ayat and Azadi, Sakineh. (2023). A narratological analysis of the collection of stories of Hanging Crystals by Shahrnoush Parsipour based on the theory of Gerage Genet. *Journal of fiction literature, volume 12, number 1*, pp. 51-76 (In Persian)
- Tanhaei, H.A. (2017). *Sociology of knowledge and epistemology of theory*. Tehran: Bahman Borna (In Persian)
- Taslimi, Ali. (2011). *literary criticism, literary theories and their application in Persian literature*. Tehran: Ame (In Persian)